

حسن یکرنگی

حسن یکرنگی مردی درویش و پاکباخته و دلسوخته‌ای بود که منزلش محفل عده‌ای از هنرمندان، اعم از شاعران، فضلان و مردم از هر طبقه و صنف اجتماع، که دور از تفرعن و تکبر و توومنی مانند پروانه‌ای سبکبال که دور شمع به گردش می‌آیند، به گرد وجودش جمع می‌شدند و ساعت‌ها، وقت خود را به شعر و موسیقی و مسائل فرهنگی، هنری طی می‌کردند. حسن یکرنگی در تبریز مرکز آذربایجان این سرزمین همیشه سرفراز ایران زمین دیده بجهان گشوده بود و از صدایی گرم نیز بهره کافی و با ردیف‌های و گوشه‌های آوازی ایرانی نیز آشنایی کامل داشت. وی به سال ۱۳۳۲ در جوانی و در اوج شکوفایی دوران عمر خود، توسط عده‌ای از دشمنان کینه توز از ارتفاعی بلند به زمین پرتاب می‌گردد که بلافاصله نخاع شوکی او قطع می‌شود و از آن تاریخ به بعد مفلوج می‌گردد و تا آخر عمر روی تخت ماند و دیگر نتوانست حرکت کند و راه برود و چندی بعد به تهران می‌آید ابتدا در سه راه شکوفه «دولاب» و پس از چندی به خیابان تهران نو نقل مکان می‌کند. منزلش محفلی از ارباب هنر گردیده بود که پر از مهر و صفا و محبت و یکرنگی بود و کاملاً با نام حقیقی او «یکرنکی» مطابقت داشت، از میان هنرمندان موسیقی آقایان: علی تجویدی، محمودی خوانساری، منوچهر همایون پور، مرتضی ورزی، همایون خرم، محمود تاجبخش، نورعلی خان برومند، تاج اصفهانی، ناصر مسعودی و بسیاری از شخصیت هنری از محضرش استفاده می‌کردند. از میان هنرمندان انزوا طلب و گوشه گیر در این محفلی شخصی بود به نام منوچهر آمیغ که از علاقه‌مندان یکرنگی و از ویولونیست‌های خوب استان گیلان و هر وقت دست به ساز می‌برد، محفل یکرنگی گرمی به خصوصی پیدا می‌کرد و تا زمانی که حسن یکرنگی در حیات بود، در آن خانه از وی دیدن و عیادت و آمد و شد داشت.

منزل حسن یکرنگی با علاقه و آفری که به هنرمندان داشت محل شناخت و شکوفایی هنرمندان جوانتر بود حسن یکرنگی با صفا و صداقت با شناخت و اطلاعات وسیعی که از

موسیقی و آواز ایران داشت موجب بروز استعدادهای نهان افراد و معرفی آنان به استادان هنری شد. در بالای تختخواب حسن یکرنگی یکی از خطاطان خوشنویس شعری بسیار زیبا نوشته بود.

به طرف گلشن فردوس هم نخواهی یافت شکفته رویترا از بوستان یکرنگی (۱)



حسن یکرنگی و نوه اش و منوچهر آمیغ